

سوسیالیسم در سرزمین عجایب

فواد شمس

کره شمالی نه آن بهشت موعودی است که رهبرانیش (پدر و پسر) نوید می‌دادند، نه آن جهنمی است که رسانه‌ها و قدرت‌های مسلط جهانی می‌خواهند از آن ترسیم کنند. کره شمالی سرزمین عجایب است؛ سرزمینی که می‌خواسته در طول این سال‌ها برخلاف جریان مسلط در جهان عمل کند. سوسیالیسمی هم که می‌گوید نه آن سوسیالیسمی است که از آموزه‌های مارکس و انگلس و لنین برآمده بلکه برداشت شبه‌مذهب‌گونه و «فانتزی» از زندگی است. کره شمالی به واقع سرزمین عجایب بود. در موردش افسانه‌های بسیاری ساخته شده است. و بزرگ‌ترین افسانه در موردش این بود که سوسیالیسم در آن کشور در حال اجرا شدن است. این افسانه نه تنها ساخته و پرداخته پدر و پسر حاکم بر این کشور که ساخته و پرداخته رسانه‌های بزرگ جهان بود. کره شمالی از نظر بسیاری از رسانه‌های بزرگ جهان نماد و نمونه سوسیالیسم بعد از فرو ریختن دیوار برلین شد؛ زمانی که قرار بود دیگر تاریخ به پایان خود برسد و «لیبرال‌دموکراسی» کوچه بن‌بست تاریخ باشد. قرار هم بر این شد هر آنچه به نام سوسیالیسم و کمونیسم در جهان باقی بماند به نمونه کره شمالی خلاصه شود. در این راه البته لازم بود افسانه‌های آن‌چنانی نیز ساخته شود. و البته در کنارش اندکی تخیل و فانتزی «کنترل شده» توسط رسانه‌ها هم لازم بود. البته همگان می‌دانند که کره شمالی آنچنان بسته است و خود را از جریان جاری در جهان دور نگه داشته که نمی‌توان از وضعیت مردم ساکن در آنجا اطلاع دقیقی داشت. نمی‌توان در مورد زندگی در آن کشور نظر دقیقی داد. اما رسانه‌ها و آنانی که می‌خواهند «نظم نوین جهانی» پس از آخرین دهه قرن بیستم را تنها راه زندگی و تنها سبک زندگی در جهان بدانند سعی داشتند هر آن چه را «متفاوت» از این نظم جهانی است ناگوار و فلاکت‌بار جلوه دهند. در همین راه از کره شمالی جهنمی سوزان را ترسیم کردند تا هر کسی را که «متفاوت» می‌اندیشد و متفاوت عمل می‌کند، به این تجربه نه‌چندان خوشایند منسوب کنند. در زمانه‌ای که دستگاه‌های ایدئولوژیک‌ساز جهان سرمایه‌داری بعد از فرو ریختن دیوار برلین فریاد «پایان تاریخ» سر دادند و چارچوب ایدئولوژی «نئولیبرال» را تنها چارچوب موجود برای اندیشیدن و عمل کردن دانستند، هر چیزی که می‌خواست این چارچوب را تغییر دهد آنچنان نامطلوب جلوه دادند که صدای مخالف شنیده نشود. در این میان آنان نیاز داشتند به یک «سرزمین عجیب»، به یک رهبر عجیب‌تر تا از آن «لولوی سر خرمی» بسازند که همه را با آن بترسانند. آمریکا که خود تنها کشور استفاده‌کننده از سلاح‌های اتمی در تاریخ بشریت است تمام دنیا را با «لولوی» کره شمالی اتمی به وحشت می‌انداخت تا بتواند پایگاه‌های نظامی خود را در آسیای شرقی حفظ کند. سیستم سرمایه‌داری که محصولش اکنون بیش از یک میلیارد گرسنه و دست‌آوردش فلاکت میلیون‌ها انسان در سرتاسر جهان بود، سعی کرد با دستگاه ایدئولوژیک خود تنها الگوی مخالف خود یعنی سوسیالیسم و کمونیسم را متجلی در کره شمالی بداند تا هر کسی که تلاش برای تغییر و انسانی کردن شرایط موجود در جهان را داشته باشد با این چوب براند. در واقع باید گفت این پدر و پسر دیکتاتور با ساختن یک «دیزلند» دیگر در آسیای شرقی بیشترین خدمت را به دستگاه ایدئولوژیک‌ساز مسلط در جهان کردند تا افکار عمومی جهان را بترساند از تغییر! بترساند از متفاوت زیستن! بترساند از در چارچوب‌های مسلط فراتر رفتن! آنان کره شمالی را در دست گرفته و به همه نشان می‌دادند و فریاد می‌زدند ببینید، اگر برخلاف ما بخواهید زندگی کنید چیزی جز این نخواهید شد!

کیم جونگ ایل از سال ۱۹۹۴ پس از مرگ پدرش رهبر کره شمالی شد. از پدرش بتی ساخت تا مناسکی شبه‌مذهبی در قرن 21 را بار دیگر در یک سرزمین احیا کند. وی که

گویا در کره شمالی «رهبر عزیز» خوانده می‌شده است و در کنارش علاقه زیادی به سیگار برگ داشت، در قامت يك «بت اعظم» ظهور کرده و مردم را زیر سایه خود قرار داد. البته سایه‌اش تنها در کره شمالی باقی نماند بلکه بهانه‌ای شد در دست رسانه‌ها که از این سایه ترس و هراس در دل همگان بیندازند. و البته مرگ وی نه بر سوسیالیسم و تلاش برای تغییر جهان که بر بورس آسیا تأثیر خود را گذاشت. همان رسانه‌ها که تلاش داشتند از وی يك «سوسیالیست» یا «کمونیست» بسازند و این فرد را مردی در مقابل سرمایه‌داری و نظم مسلط جهان معرفی کنند سریعاً پس از انتشار خبر مرگش اعتراف کردند که در پی انتشار این خبر بازارهای بورس آسیا افت شدید پیدا کرد. حال باید پیدا کنیم پرتقال فروش را؟ که چرا باید مرگ وی در بازار سرمایه تأثیر بگذارد؟ در حالی که مردمان معترض از وال‌استریت گرفته تا قلب کشورهای اروپایی تا مردم تازه‌به‌پا خاسته کشورهای خاورمیانه بی‌تفاوت از کنار این خبر می‌گذرند، چرا مرگ وی که با تلاش شبانه‌روزی رسانه و دستگاه‌های ایدئولوگ جهانی قرار بود نماد سوسیالیسم و کمونیسم در قرن 21 شود هیچ تأثیری در جنبش‌های تحول‌خواه جاری در سرتاسر جهان نمی‌گذارد؟ البته باید این نکته را هم در نظر بگیریم که از همین الان همان دستگاه ایدئولوگ جهانی به تکاپو افتاده و تحلیل‌های رنگارنگی در مورد خطر «بی‌ثباتی» در این شبه‌جزیره عجیب اما باثبات (!) می‌دهد. کره شمالی «دیزلی‌لند» اواخر قرن بیستم بود؛ جایی که قرار بود آخرین سنگر سوسیالیسم واقعاً موجود قرن بیستمی باشد؛ سوسیالیسمی در سرزمین عجایب! اما واقعیت چیز دیگری را رقم زد. در اولین سال از دومین دهه در قرن بیست و یکم گویا قرار است همه چیز تغییر کند. دیکتاتورها و بت‌های انسانی يك به يك به زیر کشیده می‌شوند و از بن علی و مبارك و قذافی گرفته تا رهبر کره شمالی! مردم سرتاسر جهان به آن نظم مسلط که قرار بود در آخرین دهه قرن بیستم پایان تاریخ باشد «نه» گفته‌اند. اکنون با مرگ و نابودی و به زیر کشیده شدن آخرین دیکتاتورهای زنده‌مانده از قرن گذشته، نوید زندگی نوینی به مردم جهان داده می‌شود؛ زندگی و سرنوشتی که با دستان خود این مردم ساخته می‌شود. گویا این بار قرار نیست سوسیالیسم در سرزمین عجایب ساخته شود بلکه این بار تغییر درست در زندگی روزمره و عادی میلیاردها انسان وزیدن گرفته است. این دیگر پایان تاریخ و بازی رسانه‌ای نیست. این تازه آغاز تاریخ و بازی مردم در خیابان‌های شهرهای مختلف جهان است که سرنوشت دنیا را می‌سازد.